

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

تاریخ: ۲۵ آذر ۱۳۹۶

موضوع جزئی: حق در باب حقیقت ایمان - آیه پنجم

مصادف با: ۲۷ ربیع الاول ۱۴۳۹

جلسه: ۱۴

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

به مناسبت بحث از خصوصیات که در آیه سوم و چهارم پیرامون متقین مطرح شده بود و دو خصوصیت مسئله ایمان به غیب و ایمان به وحی و رسالت و معاد بود، بحث مختصری درباره حقیقت ایمان مطرح شد، تا به اینجا حدود شانزده قول درباره حقیقت ایمان فهرست وار بیان کردیم، هر چند تفصیل این بحث به علم کلام بر می گردد و در علم کلام باید بیشتر درباره آن صحبت شود ولی اجمالاً حق در مسئله آن چیزی است که در این جلسه بیان می شود.

حق در مسئله

به طور کلی این اقوال با تفاوت هایی که بین آنها بود حول سه قید و مدخلیت آنها در ایمان شکل گرفته است: ۱. تصدیق قلبی، یا به تعبیر برخی معرفت قلبی، ۲. عمل، ۳. اقرار لسانی، قیودی که احتمال مدخلیت آنها در حقیقت ایمان داده می شود بیش از این سه قید نیستند، منتهی اختلاف در این است که آیا یک قید از این قیود، از اجزاء مقوم حقیقت ایمان است یا دو قید یا سه قید؟ برخی معتقد هستند که حقیقت ایمان یک جزء بیشتر ندارد و آن هم اقرار لسانی است، هر چند مشروط به تصدیق قلبی یا معرفت قلبی طبق نظر برخی از آنها می باشد، برخی معتقدند اجزاء مقوم ایمان دو جزء است، یکی اقرار لسانی و دیگری تصدیق قلبی و سوم کسانی هستند که هر سه جزء را در حقیقت ایمان داخل می دانند.

اما بحثی که امروز باید دنبال کنیم در واقع دو بحث می باشد، یکی بحث از بساطت یا ترکیب حقیقت ایمان است، آیا حقیقت ایمان بسیط است یا مرکب، یعنی جزء واحد دارد یا اکثر از جزء واحد دارد، بحث دیگر که متفرع بر این بحث است این است که آیا عمل بر طبق شرع یا به تعبیر دیگر عمل جوارحی جزء مقوم ایمان می باشد یا خیر.

۱. ایمان بسیط است یا مرکب؟

نزاع اول، که یک نزاع مفصلی می باشد این است که آیا ایمان بسیط است یا مرکب؟ برخی از اهل تحقیق معتقد هستند، نزاع در اینکه ایمان بسیط است یا مرکب یک نزاع لفظی است، چون تابع این است که ما آن را به چه اعتباری ملاحظه کنیم، اگر ما مبادی ایمان را بخواهیم لحاظ کنیم و به اعتبار مبادی بخواهیم ایمان را بسنجیم، می گوئیم ایمان مرکب است، چون ایمان همانطور که در برخی روایات هم آمده در واقع هم تصدیق قلبی می خواهد و هم اقرار لسانی و هم عمل، اما اگر به اعتبار خود آن و فی نفسه و با قطع نظر از این مبادی لحاظ کنیم چه بسا بسیط باشد، یعنی کأن همه

قبول دارند، ایمان به اعتبار مبادی تشکیل دهنده آن مرکب است و به اعتبار فی نفسه بسیط است، عند الكل، اگر ما با این نگاه این مسئله را بسنجیم چه بسا نزاعی که در باب بساطت یا ترکیب ایمان واقع شده است یک نزاع لفظی باشد.

۲. عمل جزء مقوم ایمان است یا خیر؟

اما بحثی که متفرع بر این بحث است و مهم تر است، این است که بالاخره عمل جزء حقیقت ایمان می باشد یا خیر؟ اگر ما روایات را ملاحظه کنیم، روایات هر سه را از ایمان دانسته است، مثلاً روایت معروف «عن الرضا(ع): إِنَّ الْإِيمَانَ هُوَ تَصَدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۱، ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار لسانی و عمل به ارکان دین، اینکه انسان پایبندی عملی داشته باشد، اگر کسی اقرار لسانی داشته باشد، تصدیق قلبی هم داشته باشد اما عمل نکند، لا یعد مؤمناً بحسب العمل، یا مثلاً کسی تصدیق قلبی نداشته باشد اما عمل به ارکان داشته باشد، اقرار لسانی هم داشته باشد، این هم لا یعد مؤمناً بحسب الاعتقاد، این همان است که از او به منافق تعبیر می شود، منافق کسی است که اقرار لسانی دارد، عمل هم به حسب ظاهر دارد، اما اعتقاد قلبی ندارد، یا کسی اعتقاد قلبی داشته باشد، عمل به ارکان هم داشته باشد، اما لساناً اقرار نکند، این را هم می توانیم بگوییم به حسب لسان مؤمن نیست.

در یک جمع بندی کلی فی الواقع می توانیم بگوییم ایمان دارای یک اصل و یک فرع است، یا به تعبیر دیگر درجات و مراتب دارد، در کلامی از امیرالمؤمنان(ع) وارد شده است، که می فرماید: «الایمان شجرة اصلها الیقین و فرعها التقی» ایمان درختی است که ریشه آن یقین است و فرع و شاخ و برگ آن تقوی و پرهیزکاری است، یا مثلاً در روایتی از امام صادق(ع) درباره درجات ایمان سخن گفته شده است^۲. طبق این روایت امام صادق(ع) درجات ایمان را ده مرتبه دانسته، ده مرتبه از مراتب درجات ایمان را بر شمرده و آنوقت می فرماید هر کسی که در مرتبه بالاتر از ایمان است، نباید به کسی که در مرتبه پایین است بگوید تو هیچ نداری، ایمان، شدت و ضعف و قوت و ضعف و کمال و نقص دارد، ایمان کامل از یک حیث یعنی هم در بعد لسانی مؤمن است و هم در بعد اعتقادی و هم در بعد عملی، یعنی کأنّ اگر ما بخواهیم درباره حقیقت ایمان بحث کنیم می توانیم بگوییم ایمان قلب بخشی از ایمان است، ایمان لسان و زبان هم بخشی از ایمان است، ایمان به جوارح هم بخشی از ایمان است، اگر ایمان قلب باشد، یعنی اعتقاد قلبی و تصدیق قلبی، و آن دو نباشد، ایمان به حسب قلب می باشد اما به حسب لسان و عمل نیست، کسی اگر اقرار لسانی داشته باشد، ایمان لسان و زبان را دارد، اما ایمان قلب و ایمان جوارح را ندارد، پس ایمان کامل یعنی ایمانی که هر سه بخش ایمان در آن وجود دارد، پس هریک از تصدیق قلبی و اقرار لسانی و عمل به تنهای کافی نیستند.

البته معنای این سخن این نیست که اگر کسی اقرار لسانی داشت، عمل به ارکان داشت، تصدیق قلبی داشت، ایمان او کامل می باشد، خیر، یکوقت نقصان در برابر تمامیت مد نظر است و یکوقت نقص در مقابل کمال مورد نظر است، ایمانی که این سه در آن باشد، ایمان قلب و جوارح و لسان، این تمام است ولی لزوماً کامل نیست، چه بسا کسی هر سه بخش

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲.

ایمان یعنی ایمان زبان و ایمان قلب و ایمان جوارح، (که یکی به اعتقاد حاصل می‌شود و یکی به عمل و دیگری به اقرار)، را داشته باشد، در این صورت ایمان او تمام است، تمام به معنای اینکه هر سه بخش لازم در آن فراهم است، اما لزوماً کامل نیست، وقتی که این اجزاء یا این بخش‌ها محقق شود، هنوز خودش می‌تواند ضعیف باشد، قوی باشد، و قوی‌تر شود تا به ایمان کاملین از اولیاء خداوند برسد، بر این اساس ما به کسی که هر سه بخش را داشته باشد، مؤمن می‌گوییم.

اگر کسی تصدیق قلبی و ایمان قلبی داشته باشد، اقرار لسانی هم داشته باشد اما عمل به ارکان نداشته باشد، این در حقیقت کفر عملی دارد، مؤمن به قلب و زبان و کافر به حسب عمل، اگر کسی عملش تمام باشد، از جهت زبان هم مقرر باشد، اما اعتقاد قلبی نداشته باشد، این منافق می‌شود، کسی که ایمان قلبی و زبانی داشته باشد ولی به مقتضای ایمان خود عمل نکند فاسق می‌شود، کسی که اعتقاد قلبی و ایمان قلبی ندارد اما ایمان زبانی و ایمان عملی دارد این منافق است، و کسی که هیچ‌کدام را ندارد، کافر است، کافر به معنای واقعی نه عمل او نه زبان او و نه قلب او مؤمن نیستند. بنابر این در نزاع دوم که آیا عمل جزء مقوم ایمان هست یا خیر، به معنای اینکه اگر عمل نکند اصلاً ایمان ندارد، مثل آنچه که خوارج گفته‌اند، (خوارج می‌گویند کسی که عمل ندارد کافر مطلق است، حتی در قبرستان مسلمانان هم نمی‌تواند دفن شود)، درحالی که ما می‌گوییم این شخص مؤمن است ولی فاسق است، این بحثی است که البته در این مقام اجمالاً می‌توانیم طرح کنیم.

فرق ایمان و اسلام

فقط یک نکته را باید دقت کنیم، آیات قرآن هم مطالبی که گفته شد را تأیید می‌کند هر چند یک تفاوتی از حیث تعبیر و اصطلاح هم ممکن است ایجاد شود، و آن هم مسئله اختلاف بین ایمان و اسلام است، در بعضی از آیات این مطلب وارد شده است، که اینها ادعا می‌کنند ما ایمان آوردیم، در حالی که به اینها بگو شما ایمان نیاوردید بلکه اسلام آورده اید، یک تفاوتی بین اسلام و ایمان گذاشته‌اند، یعنی در آنجایی که اقرار لسانی باشد، می‌گویند فقط این مسلمان است، نه مؤمن، مؤمن کسی است که اعتقاد قلبی هم داشته باشد و عمل به ارکان هم داشته باشد، یعنی دو نگاه در این رابطه وجود دارد، حال یک بخشی ممکن است فقهی باشد و یک بخشی کلامی، اما از آیات قرآن این مسئله استفاده می‌شود که بطور کلی متعلق ایمان می‌تواند مختلف باشد، مثلاً آیه «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِمْ» اینها کسانی هستند که به زبان می‌گویند ایمان آوردیم ولی قلب آنها ایمان نیاورده است، «آمَنَّا بِأَفْوَهِمْ»، یعنی متعلق ایمان یکوقت زبان است و یکوقت قلب، و یا در بعضی از آیات دارد که «و قلبه مطمئن بالایمان» به سبب ایمان یک اطمینان قلبی پیدا کرد، یا این آیه‌ای که «ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم» اینها گفتند که ما اسلام آوردیم ولی ایمان در قلوب شما وارد نشده است.

جمع بندی

به هر حال ایمان نه طبق نظر دسته اول است (که سه جزء مقوم ایمان در مقابل کفر می باشد که اگر یکی از این اجزاء نبود شخص کافر می شود)، که یک دیدگاه حداکثری است، خوارج و امثال اینها چنین عقیده ای دارند که اگر کسی عمل نکند نمی گویند فاسق است، می گویند کافر است و همه احکام کافر باید بر آن اجرا شود، نه آنچنان که برخی حداقلی گرفته اند که فقط اقرار لسانی است، ایمان طبق بیانی که کردیم در واقع یک حقیقتی است که به اعتبار متعلق خود سه بخش دارد، ایمان قلبی و ایمان زبانی و ایمان جوارحی، اگر این سه بخش تحقق پیدا کردند ایمان تمام است، خود ایمان تام دارای درجات مختلف و شدت و ضعف است. این خلاصه ای از آنچه که در این بخش می توان در مورد ایمان مطرح کرد، بدیهی است به اعتبار آنچه در مورد ایمان گفتیم معنای کفر هم معلوم می شود، گاهی کفر قلبی است، آنجایی که در قلب تصدیق نباشد، گاهی کفر عملی است و گاهی کفر زبانی است، اگر هیچیک از این یک نباشد کافر علی الاطلاق است، اگر دوتا باشد و یکی نباشد، به حسب آن موردی که نیست کفر هست اما به حسب دو بخش دیگر ایمان ثابت است.

آیه پنجم «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

متقین بر هدایت از سوی پرورگار خود هستند و آنها کسانی هستند که به فلاح و رستگاری می رسند، حال در مورد اجزاء این آیه نکاتی است که عرض خواهیم کرد، اما آنچه که ابتداء لازم است بعد از بیان معنای ظاهری و تحت اللفظی آیه این است که این آیه کیفیت ارتباطش با آیات قبل چگونه است.

کیفیت ارتباط این آیه با آیات قبل

آیات ابتدایی سوره بقره اینگونه بود «الم * ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًىٰ لِّلْمُتَّقِينَ» اینجا بحث از متقین که پیش آمد پنج ویژگی از ویژگی های متقین ذکر شد، «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»، سه مورد در اینجا و در ادامه فرمود «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، دو مورد هم در اینجا، ایمان به وحی و ایمان به معاد، حال درباره متقین می فرماید «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، این چگونه به آیات قبل مربوط می شود، و به کدام بخش از آیات قبل ارتباط دارد، در اینجا سه وجه درباره کیفیت ارتباط این آیه با آیات قبل گفته شده است:

وجه اول

آیه اول فرمود «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» کسانی که به غیب ایمان آوردند، «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» کسانی که ایمان به وحی و رسالت آورده اند، اینها کأن مبتدا هستند، و خبر آن می شود، «أولئك» کأن کسی سوال می کند که چرا متقین اختصاص داده شده اند به این که قرآن کتاب هدایت فقط برای آنها می باشد، چرا قرآن فقط آنها را هدایت می کند، «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًىٰ لِّلْمُتَّقِينَ» هدایت فقط برای متقین می باشد، (آن هدایتی هم که گفتیم منحصر برای متقین است، یک هدایت پاداشی تکوینی است)، آنوقت سوال پیش می آید که چرا متقین اختصاص پیدا کرده اند به اینکه این

کتاب، کتاب هدایت برای آنها می‌باشد نه برای دیگران، و کسی سوال می‌کند، سبب اختصاص متقین به این خصوصیت چیست، بعد «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» جواب این سوال است، کأن می‌گوید: آنهایی که اشتغال به ایمان به غیب دارند، مشغول به نماز هستند و از روزی که به آنها داده شده است انفاق می‌کنند، اینها «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آن هم می‌شود عطف بر این و خبری که بعد از آن آمده است، یعنی کأن متقین چون این ویژگی‌ها را دارند و از هدایت تکوینی خدا به عنوان پاداش بهره‌مند شده‌اند «علی هدی من ربهم» و بعد می‌فرماید اینها اهل رستگاری هستند، پس طبق این بیان ارتباط این آیه به آیه قبل در حقیقت به این صورت است که به آیه قبل ابتدا شده است یعنی «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ» مبتدا می‌شود و «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» خبر آن می‌شود.

وجه دوم

وجه دوم این است که «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» تابع برای متقین است، یعنی «أُولَئِكَ» خودش مبتدا است و گویا این چنین گفته شده است که چرا دیگران وارد دایره هدایت نمی‌شوند، کأن جواب داده شده است که این بعید نیست، که هدایت شوند و فوراً و عاجلاً هدایت شوند و سپس مآلاً رستگار شوند، طبق این بیان «أُولَئِكَ» تابع متقین و خود آن مبتدا است و خبر آن هم «علی هدی من ربهم».

وجه سوم

اینکه موصول اول صفت متقین است، یعنی الذین یؤمنون بالغیب و موصول دوم مبتدا است، و «أُولَئِكَ» خبر آن می‌باشد، یعنی «الذین یؤمنون بالغیب»، اینها متقی هستند، و آنهایی که ایمان به وحی و رسالت دارند، اینها «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» است.

حق در مسئله

بین این سه وجه، آن وجهی که شاید به نظر دقیق‌تر و بهتر می‌آید همان وجه اول است، پس مجموع آیه این می‌شود که خداوند تبارک و تعالی ابتدا فرمود این کتابی است که اختصاص به متقین داده شده و متقین کسانی هستند که این ویژگی‌ها را دارند، و بعد سوال می‌شود که چرا متقین اختصاص به این داده شده‌اند که این کتاب هدایت برای آنها است، پاسخ داده می‌شود که اولئک علی هدی من ربهم، برای اینکه اینها بر هدایت پروردگارشان مستقر شده‌اند و اینها کسانی هستند که به رستگاری می‌رسند.

مطالبی هم در باره این آیه وجود دارد که عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»